

تاریخ جدید
میرزا حسین همدانی



باز تکثیر توسط

مرکز اسناد جنبش بایبه

www.babieh.com

نسخه بهتری از این کتاب در کتابخانه انجمن گلشن

<http://www.golshan.com/ketabkhaneh/ketabkhaneh.html>

موجود است

Mirza Husayn Hamadani *Tarikh-i Jadid*. [The New History of the Bab] H-Bahai: Lansing, Michigan, 2000.

Notes: Chronicle of the Babi movement written around 1880, translated into English by E.G. Browne, *The Tarikh-i-Jadid or New History of Mirza `Ali Muhammad the Bab* (Cambridge: Cambridge University Press, 1893). This manuscript facsimile is University of Michigan Microfilm, British Manuscript Project, 1321 (3). Marginal notes by E.G. Browne.

Browne wrote of this MS that it was "given to me by the Babis of Shiraz in April, 1888," and that its orthographic errors suggested the scribe was not a man of great erudition (E.G. Browne, "Catalogue and Description of 27 Babi Manuscripts," *Journal of the Royal Asiatic Society*, vol. 29 (1892), pp. 440-41). Denis MacEoin, *The Sources for Early Babi Doctrine and History* (Leiden: Brill, 1992), pp. 153-56, writes: "According to [Mirza Abu'l-Fadl] Gulpaygani, the author of the *Tarikh-i Jadid* was a certain Mirza Husayn Hamadani, who had originally been a secretary to an Iranian government minister, had accompanied Nasir al-Din Shah on his first European trip, had lived for some time in Istanbul, and was later imprisoned in Tehran for his adherence to Babism. In 1297/1880 he was employed as a secretary to the then Zoroastrian agent in Tehran, Manakji Sahib. Manakji was a soi-disant man of letters who encouraged others to write books and treatises, and, according to Gulpaygani, defaced the finished products with his own emendations and interpolations. Learning of Hamadani's religious affiliation, he asked him to write a history of Babism . . . For one reason or another, Hamadani left Tehran in 1299/1881-1882 and went to Rasht, where he died in the house of a relative . . . The close correlation between the Paris text of the Nuqtat al-Kaf and all versions of the *Tarikh-i Jadid* strongly suggests that the former must be substantially the same as the text of Mirza Jani's history as used by Hamadani. There are, however, very major differences between the two accounts, particularly in several passages said by Hamadani to be quotations from the work of Mirza Jani. Close examination of the two texts makes it clear that Hamadani must have made use of a text of the history ascribed to his predecessor that was frequently very different from any of the texts of the Nuqtat al-Kaf now extant."

Scanned images kindly provided by Alan Campana, with thanks also to the University of Michigan Undergraduate Research Opportunities Program, 1999-2000.

بسم الله الرحمن الرحيم
 خورده چنان خردمند بفرست دریافت گشتند و دانشندان
 بصیرت یقین بیستند و هوشمندان ضعیف بنوار کیاست و دانش دانند
 که در امر مذہب و دین ابدانیت و تقلید شایسته و جایز نبوده
 و این خطب عظیم و امر بزرگ را بدست یار نبوی و وطن او امام
 در کن شوان نمود و در این فضای وسیع بر مقامات و پیروی
 طالبین ریاضات طیران نشاید کرد زیرا که امام قبل جز تقلید آباء
 و اجداد و تبعیت علماء و ارباب اجتهاد در دو تکذیب انباشتمند
 و در شرک شرک مبتلا گشتند چنانچه در احیان ظهور مظالم آئینه
 گشته اند و جدنا آبا ناعلی ائمه و انا علی آثارهم تقدون خسلق را
 تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لغت بر این تقلید با هم
 و در این راه پر خطر که نزدیکان در گناه و در روان آنگاه از خشیست
 زلت و خوف ضلالت بفرج آید و ای مضلین گنید و انبیا و مرسلین

Blind imitation in
 matters of religion
 has never been right.



Verily we have found our
 fathers in a fault &
 verily we will follow
 in their footsteps.

و مهابط و حی حضرت رب العالمین بجز تمام لا تجلسن مع الخوارج
خواستند که رانند و معتقدانه قدم نمانند نهاد تا تو از تقلید آنها مگذری
کا فرم من که تو از این بوبری و در این خطب صحابه سکران
در با که طریقتش مخوف و سپاسش غیر معروف است نباید تابع
رای دیگر کسانی شد که قیاسات منطقیه و دلائل ظنیه دلالت
دارند بر خدا نمائند و هنوز در قفسه ایی مقید و در دام لذات
و شهوات گرفتارند و با قوال آنان همه که تحصیل علوم برای
رباست کنند و زهد و تقشف را دام عوامه گانند و معتقد و منقاد
نشادند و چون خداوند رحمن در حسد وجودی آیه عرفان خود را
نموده و در بر نفسی مراتب عقل را که قابل تجلی اشیاء معرفت است
و در بجه گذارد و به که شخص مجاهد تواند به ان نور در آید و گوهر پاک
خود را مشرق سعادت و توحید و مطلع انسانیت و تفریح
نماید که هر نفسی باید در جمیع مراتب انیت و نفسانیت منقطع
شده و از شهوات بیرون برود و بسوس کلیتاً صرف نظر نموده و در دنیا
توسل و توجه مجاهدانی بسپارند دست در جیب المومنین طلب اجتهاد
نند و بکند و جدا نام هر حلقه ای دادی سلوک شد و هر در کمال صدق
و انصاف قدم در جاوه شخص و تحقیق نهد تا بقایمی رسد که
خداوند عنایت و اعانت کند و بظهور امر و مطلع و حی خود باشد
چسباید زیرا که خیر مطلق و بلوغ براتب عالمیه و کسب شرافت

"Till thou abandonst blind
imitation of thy fathers,
I am an infidel if thou
canst bear away a scent
of true religion" - (Masnavi)

Sophists, dogicians, &
Philosophers, falsely so
called, not true guides -

Not such as require
superiority or practical
demonstration for the sake
of obtaining ascendancy -

Which every man's soul is
inheritor, capable of
reflecting truth, it is
independent on each one
to strive after it, or
search for it.

و ناسا نیت و نهدیب اخلاق که امدی از ان محاف نیت بناسن می
 زبان و منظر امر حضرت رحمت حاصل کرد پس باید شخصی بجا چشم
 از ماسوی العبد بپوشد و دل در غایت حق بندد و خود را از ادب محاف
 حیوانیه و تعصب و اعراض نفسانیه باز دارد و شن نفس و منتهای
 بد قسم در وادی طلب گذارد تا بدین مقام فائز شود و صدق
 آید مبارکه الذین جاءوا اینا لنهذینهم سلمنا کرد و چون شخصی
 موقن با نیت تمام شود و حق را بحقیقت و حقیقت بنا سه بگردد این
 نعمت با با تقضای مراتب مدیث و انسانیست لازم است که
 المصدور بنی نفع خود را از مراتب مطالب آگای دهد و در اشتبا
 و حیراتی بر آید بنا بر این اینجا نب نیز بر زنده خود فرض دانست
 که در مدت سفر ایران و سیاحت بین فرق مسلمانان اظهاراتی که
 حاصل نموده بر سبب اخصار و حکایت در این اوراق بکار
 شاید از غایت آن برفع بعضی اختلافات و اشتباهات یعنی
 که در میان ایشان مشهور شد و تشریح شده و بارها مشرب
 و مقامات بی بسی دانست میدهند و از واسطه حکم کفر قتل
 بیکدیگر می کشند و جان و مال جسم را مباح می شمارند و بارگوش
 و کاتب بیکدیگر را جایز نمیدانند ترک کنند و این نفاق و تقاب
 که باعث لغزته و تزلزل ایشان شده از میان بر خیزد و دانکه
 حرم شان تنید و نیت گفته با اسم بطور خوشی بیستند و

The first endeavour
 must be to discover
 God's requirements
 in the age.

The eyes must be closed
 against all other than
 God, & from lust &
 prejudice.

After he has himself
 arrived at Truth, it
 is incumbent on him
 to proclaim it to
 others.

So the author of this work
 deems it his duty to
 set forth in this book
 the results of his travels
 in Persia, & an account
 of the different sects of
 Islamism which
 he became acquainted.

In order that misconceptions
 concerning certain sects
 may be removed, & they
 may no longer be held
 in ridicule, a scrutiny of details

And that these differences of opinion may henceforth be settled by amicable discussion.

The Author, after having travelled about in Europe & India, & seen the most religious Courts to PERSIA, intending only to stay a short time - but was detained there, & had opportunities of mixing with all classes -

Amongst all these Sects - Sh.eytanis, Nuta'shaveris, Sufis, Sannanis, Azebis, Philosophers, Deeviches, Nuzuris, Muplaco, & BABIS, he was at a loss to choose.

The Worship of God was one: these Worshippers all these differences?

He continually heard - "So - and - So limits of days time - never Good days time"

انصاف بگویند و بشوند و اختلاف را از میان بردارند و الفت
و اشکای میان آرد و پیش از این رسیده و نصیحه بگوید که کافر
و بی دین شمارند خلاصه پس از آن قیامت در جمع فرانسوی
و هندوستان و سیرانگی مل و ادیان انسان سفر بر آن پیش آمد
هر چند خیالی توقف در آن نقطه نداشتیم ولی اسباب چنان
فراجم آمد که در آن متوقف بودم و با جمعی از اشخاص مجالست نمودم
در هشتم و با جمعی از امرای و عارف و عالمی الفت و مراعات
همه بودم بعضی از این عبدوس بدین عقیده میخوانند و برخی مرا
از خودسان می پنداشته و فرقی نمیکذاشتند ولی از بس اختلاف
و فسق و فحشاء در این مذاهب میشنیدی و شرعی و اصولی و سنی
و عارف و حکمی و در ادبش و تعبیری و ساکنت و باطنی و بیرون و چون
مبع یایل بود عقل قبیل نکرد و علت اینکه اگر قرآن یکی است
و احکام الله در آن متدرج است این همه اختلافات رای
و احکامات متغایره و تفاوتی متفاوته از کجاست آنچه نقصان کردیم
در ساله در عبادت و احوال و احکام و در همه در مطابق رسم است
آنچه شنیدیم رای خیر من است و حکم فلان چنان است
بود و حکم خدا در میان معلوم نبود خلاصه افسوس که این بزرگ
مستزاد و اختلاف و انحراف رای خودشان قسری آلوده کرده اند
که سوز چشم در بیم در آید و در خیر از سینه خیزد و در حق

و نجاست و طهارت برنی از ساروف و معتقالات سفید و نیش و اشید
 با مثل این حدس و آئین بسین بدان ااد که حضرت اهدیت محض
 تفصل و غایت با این بخت خود را بسیار دروغی را بخوابانند زلال
 سرف خود سرب و از عطش جل و غفلت براند و این باران کعب
 شیت را تقضای حکمت و در نهایت لطافت و نظافت در عمل ازلی
 و جمع شود و پس زنان عجم و نیز اطراف آن را احاطه نمود و در
 مسکن و زاد و ولد بکنند و بر یک جزو را ملک طری را صاحب می
 به اندوه که کدام نظری دعوی ریاسته داد عای اکتی نماید
 و در روز و سوره آن آب صاف لطف را نوعی متعفن و کثیف کند
 که طبیعت در دیدن آن نفرت نماید و مع و کف با آن صوت کش
 که دارند خود را از دور و نزدیک به آشا میدان و داخل شدن
 در آن شدید دعوت و دلالت نمایند نظیر آب کشند و صغیرا بفر
 که این است نهال زندگی و سوره ایه حیات جاودانی و با این
 از هر حکمت و علمت مسافران طریق طلب طلب نشهگان ادر حیات
 ابعید و اری تمام بیاید و پس از وصول خلاف اصولی باشد
 نموده محروم و نابوس مراجعت نمایند بگویند اگر حقیقت سلام
 در جهان این است هر روز خداوند کفر رسماقی خلاصه کار است
 بکارند و انصاف بیان آید و اخلاق را از میان بردارند بکن
 است که باز آشریقه را تقصیر و تخریب نمایند و این شریف

Trivialities occupy all
 their attention.

Those who come in search
 of Truth, seeing this, look
 away disappointed,
 saying: -

If the truth of Islam
 was to be this,
 Infidelity will utter
 a thousand languages
 which would be a lie.

The great fault of the Persians is their insincerity, & untruthfulness, preventing all trust & co-operation, & effectually hindering progress.

بزرگترین عیب ایرانیان
بی‌صفتی و بی‌وفایی است
که مانع از پیشرفت و
تقدم آنها می‌گردد
و این عیب را باید از
سینه پاک کرد
تا بتواند در دنیا
تقدم و پیشرفت
کند

نکره را از همه ناسودگ و آلودگیها برآسند خواه صد گرههای
پاک بزوان هرمان و خوشنودی صبح میخیزد و ترقی ندهد
شیرین آباری و آزادی ملک دولت و مزید قوت و شوکت
دولت بخوابند اولاً لازم است چند صفتی را ترک کنند
اکنون در کون دکنیونیت وجودشان کمون و مندرج گشته و چنانچه
مان عادت کرده اند که نظری و فطری و صبیح تا نوی افشان شود و لغت
بزرگ فتح ان و کبر اول نظر انصوری و مطلوب نیست باوصف
این ارباب صفتها پیوسته مذمت می‌کنند و ترا می‌نمایند این
بدان مادر که شخص کشی یکی از دوستان خود اظهار داشت که اگر
در وجود من صفتی مذموم که معادوم خود من نیست ملاحظه کنی
مرا بقیه و لغت کن که ترک آن عادت کنم خواهش داد که
فحاشی در وجود شما نقضی بر وجود منی بیستم پاسخ داد که کدام
دیوس میگوید من فحاشم دیگر ام زن فحبه بی نامرکس فحش
داره ام که اینگونه بخت صرفاً بمن نسبت میدهند
که ازین تیرانه خصلت را در ضمیر خود ثابت نگاه نمایند اولاً
چنان برزه و رانی و یاوه سینه آبی عادی طبعی یا درانی است
جالت و غفلت از حالت خود و عدم تمیز بر آن ذالت است
و دعوی دروغ را استقامت نمودن آنرا امر جمعی از اولی است
لکن می‌شوند و تقشیر غلت نمودند و کفشد و وجود کند

در کجایه فرنگستان واقفیم در جمیع فنون و بهایع صنایع ابر و از همه
 علوم و معارف است واقفیم پس چه حکایت و سبب گشت که با این
 در تنزلیم و موسم حوران بمواد و در ترقیات کجایه پس از تخیل و عقل معلوم
 و معین نمودند که محض در چو باب است که در حکمت ایشان مقصد نظر
 شده در عهدی خلیفه آن خلفای حضرت سیح ما بنما بدین مثل علمای ایران
 مردم را از کسب صنایع و سرزد طلب نواید و سیم و زر و کجایه ای و این
 باز داشته و ظاهر کلیت بزندان را که اندام مقصود و صل و دیوان
 او را که بزده مشا به مراد خود نموده ایزاد را ظاهر نماید مثل دنیا خبیثه
 و ظاهر حکایت و خب دنیا را پس کل خطیبه آن تزیق مقوم و این
 محروم در مثال این کلمات را نوعی بگوئیم برش ایشان فرود کرد که
 در قید نبرد صنعت و معرفت و از دیار تجارت در زرعیت و در
 نیکو دین دنیا می شدیم قویم را چنان بر ایشان برین داشته که در
 و عدم بقا شاه به خانه عسکرت است چنانچه گفته اند اما دنیا فانی
 الدنیا شربت اما دنیا کسبت نسجه العسکرت و حال آنکه در این عسرت
 عسکرتی حکم و عسکرتی از دست خود و ادوات و آلات و جاس
 و احاسی که دارند با المعانی که از کرات را در عالم دیده اند که در سحر
 سال نور او این گره می رسد با وجودی که نوز در بر شامیه دوست هزار
 میل سیر میکند و این از جمله کراتی است که حکم و علمای این عالم
 چون دیده اند و کرات دیگر که پس دور بر دو جا است هرگز در چشم

The Italians were a
 crude age in the same
 position, & discovered on
 consideration that the
POPE was the cause
 of the evil, & the obstacle
 to progress.

Discouragement of all
 useful arts & sciences
 by the Pope, & his
 parallels in Persia.

The wonderful results
 attained by scientists
 in Europe
 in Astronomy.

حتی بدون حساب لایزرتوبه ادراک آنها را کماکان نذارالی باشانند
 و خداوند عالم عالم عدو و یعد سافت و وضع خلقت نوع مخلوقات
 انماست و این کرده در جنب آنها نشاید گوئی است که در خم چوگان قدرت
 وقت و شیت مدع عدالم اسکان و زده به جدالت که خورشید
 متوک و غلطان است خلاصه چون عقلمی اروپ و االی ایطالی
 مراتب نفاق و ذور و ریای جناب پاپ را مدلل و مبرهن داشته
 که ششاد با وجود اینکه افتد ابریکه داشت و جمع سلاطین و کسانای
 محکوم حکم خود می پنداشت و بیکروز با اولاد و اخا و خان زمیناش
 برود پشتمند که بجز اسم در رسم انرا باقی نماند و دیگر احدی قول از
 و سطرین از مسطور اقیس نتواند پس از آن بصرافت رونق و روح صفا
 و تجارت و ترقیات سیاسته و نه تبت اقا و اندک وقتی نمیکند
 که محمود امثال و اقربان شوند بری باوصف آنکه تاج در و عکلی را
 ضید و سنجید و ذوبه و شنید و اند علی اسی حال ترک عادت
 و سنت این خصلت را از خود نمی کنند کسانیکه بدرا پسندیده اند
 ما تم زینکی چه بد دیده اند و حال آنکه در کتب احادیث
 بسند صحیح مذکور و مسطور است که از حضرت امام حسن صا
 علیه السلام سؤال نمودند که شیعیان شما مکتب معاصی و مناه
 میشوند و میگویند می گفتند آیا را اولاد می کنند جواب دادند
 که ممکن است ما نیز بچند که شرب شراب و قتل نفس بکنند

So the peoples of Europe
 arose, to cast off the
 bondage of the Pope, &
 especially broke his power.

But the Persians will not
 follow this example.

پس داود احتمال دارد عرض کرده دروغ میگوید فرموده محال است
 در این صورت ادعای تشیع من گشته اوتارک دروغ گوئی نمیشود و صحیح
 کتب میخوانند و میدانند که خداوند رحمن در جمیع کتب بنام
 و فرقان دروغ گو را نرا ملعون خوانده و لعنت فرموده علی ای حال اگر خدا
 بدو عثمای خزینه که تعلق با ملوات و نبوت و ارادگی کند و در امر
 دین کاذب جاوگ و مفتری بی باکست چنانچه در متعاشن مطلق
 و مذکور خواهد شد این سخن را ترجمه بسیار درسی گفته آید در مقام دیگر
 و علی بن عمده دروغ آن است در هر طبعی که دروغ

The Imam Ja'far-i-Sadiq, would admitting the possibility of the Shias committing any other crimes, declared it was impossible they could become liars.

In spite of this, at the knowledge that liars are accused in every religion, they not only tell lies in worldly things, but in matters of religion.

و سزا است بنام طبعیت ثانویه میشود و در آن وجه تالیله ولدی
 کند و از آن نتیجه و پند ما عمل میآید من جمله یکی از نتایج آن منافق
 است که نوعی از شرک و کفر است و موجب اندام ارکان این پستی
 منافقین بوده اند چنانچه حضرت خاتم النبیین فرموده که من بدان
 امت از کافران و مشرکین و کفنی اخاف من منافقین نظر ابابا

Trying to be hypocrite

The Tradition -
 "I fear not for this Church Infidel or Believer, but I fear the hypocrite. This manifest fault is covered up by universal."

و بطن انکفر و معنی اصلی لفظ کفر پوشیدن حق است علی ای نحو
 کان اتم انما اینکه حق خدا باشد یا حق خلق و لوانیکه بعد از ذکره
 باشد و اولایی است که سوشانیدن حق تعالی حلت ذکره
 که ظاهر بود هر فردی شمس ظاهر است با صدی قادر شود و کافر
 کسی است که حق خدا را سراسر باس با شمس و باس دارد و بیاس
 در آن گناهان و چنان پس از دم که این کفر و کفری در هر وجهی علی

ما این موجود و مقدر باشد زیرا مسلمان میدان کسی است که حق
 که حق تعالی و ذوی الحقتی بخود را شناسد و او متذکره را از حق الناس
 کما فی سبیل بری سازد و تولا و هلاک را از او آیت اهدای پیروان او
 کس نبکد مالی صغیر و کبیر را میخورند و پرده تا موسس مردم را میدهند
 و احکام و احوال این و آنرا منصرف میشوند و شومی با حق میدهند
 و حکم بکفر و قتل سبب کان خدا می کنند میدانم چگونه مسلمانان و آن
 داری خود را عظام و اعتقاد دارند که مسلمانان این است که حافظان
 حق بر طرف منصفه و پیرمغان است مانند اگر بعضی مردم بدیده
 و انصاف بکنند و کفر باطنی و شرک موجودی وجود خود را
 لا حفظ کنند با حدی دیگر نسبت کفر و کافری نسبت میدهند
 چنان خود منی و خود بسندی است که با این همه معایب باطنی نگاه
 و مرامت و حسابات و پیروی و آخرتیه مستجابند و از کثرت
 عظمت و شدت تقلید لغت عفت وجه آن نیستند اینها
 بما تو ما را آن شد تا که شما سیم یکی را بد چون بدلیل شد
 که شما ختن و پاپاس نه اشقی حقوق روحی از کفر و کافری است
 بعد از معین و میر این میشود که منافق نیز نفسی از شرک خلقی است
 قال ۳۴ و آله وسلم الشک اخصی فی امتی من ذیب الیه الذم
 فی الیه الظلم علی الصخرة الصماء و منافق کسی است که قلب
 و لب نشان موافق بگوید و قول دهانش نشان نماید باطنی

If some of these pretended
 Muslims could see them-
 selves truly, they would
 never dare call anyone
 else "Infidel."

و ظاهری متقی داشته باشند و خود را بیایس پس و تزویر و زور و دور
 بیایسند و خدا و خلق را بخوابند بخندند و جمله و بیایسند و بیایسند
 چون کور کافر بر صلی و از دردن هر خدا عزوجل از برون طعنند زنده
 بر بایزید و زور و دشمنی نکند بیدار و بیزید و اگر کسی ابرایا کند
 که خلق قسری سبیل و خدعه غیر است خداوند قریبی چگونه ممکن
 است جواب گوئیم که خدا فریقین محال است ولی این المهان سبیل
 شد عیب که با حضرت خیر الماکرین می کنند و شکر در خدا و
 و احکام خاتم النبیین میدهند که معاینه ندیده و نشنیده که چه قسم
 استیجاب ظاهراً الصالح چه مقدار از غلک و اموال مردم را با حق
 مشرف میشوند و نبصالحه بر خود حلال و مباح می شمارند پس
 علی هزار قسم اینکه معاملات و مباحیات و معاملات
 دیگر که با انواع و اقسام مختلفه ذوی العقول با لجاج و لادب صریح و صفا
 جزئیة نمی کنند و اگر تفصیل آنها مشروح آید نموی خدا نشود
 که چهل شتر کرگشته حاضر شود از بار پر و همین کلمه صاف است
 که اکنون معمول و مصطلح شده با خدا و خلق جمله بایزی میکنند
 و باطلان حق الناس و باطل کردن آن میگویند و چشم از حق
 و انصاف و خدا پوشند و این است معنی شرک و افعی انبیا
 مشرک مددک انصاف رسید و تصور و تصدیق کنید اگر زنی
 از شوهری هزار تومان ببرد و با خواهری ازها در همان مبلغ آید

If all the signs & hypocrisy
 of the Ulama were written
 in detail, books would be
 composed which forty
 camels could not carry.

مستحق باشند و پس از مرافعه و محاکمه از احقاق حق خود عاجز شوند و لا با
 بعد از آن صلح کنند آیا آن بنصده تو آن ذکر هر یونین حلال بیح
 است و بر بی الذمه بشوند و هر چند در این شریعت اینچو احکام
 اکنون علما جاز و داشته و جاری نموده اند ولی بسبب که مرا فرجه
 حضرت احدیت و شرط تین و مروت نیست و کنگک بزمه
 یکی از مقدسین و زمین اگر صد تومان خمس تعلق کرد آن صد
 تومان در طرف روغن و غسل و پوست میریزند و بسبب فقیری
 عرض خمس میدهند و مجدد آن جان طرف با با صد تومان کرد آن
 پناست و سید چاره مطلع نیست با آنکه وجهی از سید بخورد
 و با آنکه بکت تومان بسبب فقیری میدهند شرط آنکه بعد تومان
 قبول کنند و باین جمله ای شریعه خدا ما بازی میدهند و خود را
 بر بی الذمه میدهند در غضب مال و منال مردم همین که صیغه
 را جاری کردند از سوال و جواب روز حساب خود را آسوده میدا
 و مطمئن میشوند و حال آنکه بگفته مبارکه العفو تابعه للتصود یعنی
 و بیح وجه نمیتوانند مگر این حکم صریح صحیح شوند و با وصف
 اجالت این مناقضین محیل مذکور نیز در وقت بر شریعی مال و منال
 مردم را چنان بر خود حلال می کنند که شخص و زادی کفنی را که در
 گویند و زدی مادی داشت وقت مردن از پس خود خواستگن
 حلال کرد او را قسم قبول نمود و نصف ثب لطلب کفن حلال

The legal quibble by
 which some Muslims
 pay their khums, getting
 a poor Seyid to sign
 a receipt for 100 timanis
 for one Timan, &c.

از خانه بیرون آمد و در راهی کین کرد از قضا بک نفر چاره از قضا
 عقب افتاد و راست آمد خرو خور همین آن سخت برشته باز دراز
 گرفت و در میان مخلفات آن چند نزع چلواری دید شادی و شوکو
 کرد که الحمد لله خداوند زود ف مسلمان مرا ناپوس کرد که دست
 جالی بر کردم و از ناد خود خجالت بکشم صاحب چلواری برانجا کرد بسختی
 زونی که این چلواری بر اقبله بمن حلال کن پس از مراجعت بر آن
 بمادرش اظهار داشت که انقدر صاحب چلواری برادر دم که فریاد
 میکرد و نفر با سینه ز حلال کردم و با کرب و زاری سینه زانده بیشتر
 گفت حلال باد و این منافعی خیان جیبی انالی این ملک شده
 که کونی طینت و طهینت ایشان را با این صفت برشته اند و چون
 در عنودی و مزدوری و مبرزی نیز چهار عنصر و ارکان از بعد این حمله
 و همین علت است که این ملت پیوسته چهار رحمت دولت ببینند
 خود نغز با هم متفق و موافق نیستند و نمیشوند و اگر کثرت اتفاق و علم
 وفاق و اتفاق است که ظهور دلیل شده اند چنانکه شش ماه هم
 شراکت و رفاقت هم گفته و شش سال شمشان را منحصر با اتفاق و
 و عداوت بنمایند اسم زلفت و الفت را یکی از میان برداشته
 و بنای اذیت و اضرار بجهت یکبار که داشته اند در حق هم از ظلم و ستم
 ذره قسمه و کداری و کم نمی کنند و ظلم که از میان و هم در و حکومت
 است از این منافعی موجود می آید و نظیر هر سده و از زبان

Comparison of the case
 "Almanā to the chief
 who when dying asked
 his son to obtain for
 him a "lawfully
 obtained" winding sheet.
 The son engaged a
 traveller, & finding some
 linen in his saddle
 bags, beat him till
 he cried out many
 times, "May this linen
 be lawful to thee."

Oppression the natural
 result of ignorance.

مناقش بر تیره شد و از پر کاذب حادث ثمریت بیست و هفتین است
 که بی سخت است و بین که با سبکزد و بر او ای افتد بر حکمت که قیام
 می زند آن حکمت دولت و آن دولت در عیبت با مندم و منفرق است
 و این ظلم در این حکمت در نهایت استقلال و استغوار سلطنت حکمران
 وارد وسیع طابع راتابع خود نموده و از فرط تعصیب و عادت حکم
 الناس علی دین ملوکم حکم منصف باین صفت شده و از کثرت شمار
 جان باین نارسایی شده اند که لیل باغ و پروانه کجسراج و هر قدر
 شعده بین آتش پروانه ایست ترا شعله و محترق می کند باز اجترار
 از سوختن میکنند و پروانه در پی پروانه می پیوستند در حول آن غنچه
 کوفی سسندند که با فروختن این آتش و سوختن خود تعلق دارند
 و این ظلم مثل مرض دق است که در این وجودات زمین و سوسول
 شده با وجودی که آنها قاتل وجود ایشان می گردند و می کسند و می کاشند
 غفلت روز بروز حالت خودشان را بهتر تصور می نمایند و اطعمای
 حاذق و حکمای عادل آنچه از کدایی و منافقتی که باعث تولد این
 است منشان می کند بمقادیر لایق خریص علی مانع جری
 تر میشوند و این همه میا و اولیا که حکمای حقیقی و لطیفای معنوی بود
 اند و دعوت و رسالت ماور شدند مقصودی خزارشاد
 و تربیت عباد و اهل بیتند و میخواستند وجود خاص و عام را از این
 منع علی و اراضی خلاص کنند و این علی عاقل محض عالمی است که

Oppression & Tyranny
 of the Government.

در صده اذیت و آند کشتن و سوختن و پاره کشیدن اینها
 بر آند و مرئی داشتند با آن و حرارت مجرزه مقدسه آنچه را که قسطن
 از دل آن تحمل است چون ثابت و محقق شد که تا رس و تصف
 شدن این صفات زود رسب ردالت و دولت و مله خسارت
 دنیا و آخرت است چنانچه صاحبان این صفات ای ذممه در مرده
 نجران دنیا و آخرت که خسران بین است قرین بوده اند و آند
 سپدارد صفاتی که باعث نترخی دولت و ملت و موجب بقا
 و انشراح است و آسوده کی جمیع خاص و عام است دوستی محبت
 و حسن اخلاق و اتحاد است و اگر بخواهیم فواید و ثمرات این
 صفات را چنانچه باید و شاید ذکر کنیم این عواید کوتاه کفایت
 دل منشی حقیقی و دوستی و محبت نه این است که کسی عمالی و اطفال
 و ذوی الارحام و هم شهری و هم ملت خود را دوست بدارد و در دنیا
 حسن اخلاق و اشفاق با ایشان معاشرت و مراد است نماید
 انسان انگیسی است که با جمیع بی نزع خود در اصل مقامات یافت
 و مصلوفت و محبت قدم فرسا و مرحله چنان باشد و در مراحل
 عدوانی زسودت در حق هیچ کس از افراد بشر قدمی فرو نکند
 و خود داری نماید و بیخ ذمی وجودی قولاً و فعلاً آزاد و اذیت نرسا
 و ترسناکند بسیار موردی که دانه کش است که جان دارد و جان
 شیرینی خوش است و بیخ تنفسی دیده حشرات نسکر و ضمیر

Cosmopolitanism
 recommended.

No living thing should be despised.

Jesus rebukes his disciples for their disgust at the sight of a dead dog.

و حقیر نشمر و نظر نکند تعساح ظاهر بر هیچ مخلوق و تصور نشود
 کند سخاقت عالم زیرا که اگر بظن میبود وجودش درین عوالم امکان
 لازم بود حکیم علی الاطلاق ابرایمان فوت و فوت و جان و
 روانش می بخشید و طاعت خلقت و لباس مستی نمیشد و کسیکه
 از راه دور و شناسانیت آگاه و طالب پیش و دانش است
 هیچ موجودی را در دو دنیا ندور و نیکنند و در نیکنند مثل اینکه
 عیسی علیه السلام آنچه را از صاحب از راهی بگذشت سک
 روزه متعظی را دید پس از آن ایشان از استهشام عفو است آن طاعت
 تفرمودند آنحضرت فرمودند چرا ملاحظه تعظیف آن را بنمایند
 و نه انهای سپیدش را ببینید و تصور باس داشتن حقوق و عفو
 بکنید نیک بین باشید اگر اهل دلید و مع دلک بعضی مردمان
 بعضی اینکه هیچ چیز از اشیاء و اجزاء عالم امکان را ندانند و در
 اخلاق و حسن آداب و استغاثت خود سیر دارند و رفیع معایب
 موجودی وجود خویش را نمایند از فرط حماقت و سفاهت بر
 در صدد بدگویی و عیب جوئیندگان خدا بر می آیند که دین با
 طنان فاسد و بهمان ملعون و کافر است این مردود است
 و آن مطرود و ملاقات زید با رطوبت حاضر نیست گشتن در آن
 گشتن و ادبیت هر و لازم است و این طبیعت که محض است
 خود بسندی و تفرعن و این صفت بد موم ترین جمیع صفات

زود است و در طبیعتی که رسوخ که جمیع خصلت های جسمانی است
 انسانیت را از آن وجود سلب و منسوخ می کند و کبر و غرور و غلبه غیبت
 نیرازگان از بعد این صفتند و بواسطه همین خود پسندی است
 که از جمیع معقولات و محسوسات عقلیه جهرا مانده و از عالم
 انسانیت و معنویت دور افتاده و از کتاب و اجتهاد و کمالی که بر
 مزید رفاهیت و کثرت ملت و باعث از دیار شوکت دولت است
 برلی نبوده اند و از خود کبر و خود پسند که دارند در مقام انکار و انکار
 جمیع بندگان خدا ثابت قدم استاده و کمال جستار از اجتناب
 از ایشان دارند و همین خود ستایی و احترام باعث ذلت و زوال
 و حجت و خسارت دنیا و آخرت ایشان شده بحکس سایر اول
 و من سوسه در منزلت با وصف همه مغرور و کبری که دارند
 این حدیث مشهور را خودشان ذکر می کنند و در جمیع انس و افواج بشر است
 که حق سبحانه و تعالی بحضرت موسی فرمود که نسبت ترا خود
 شمشک کن و در کلاه ناپا و ریش از جذی نقص انحضرت مرد
 سکی متعفن در حالی دید و او را بکلمه بردن کرد و بیگانه بی پای است
 و چند قدمی کشید و در آن حین محض صفای باطن فیض موانع
 و قند شد و اندیشید که تحمل این سبک بواسطه صفی و حتی در بارگاه
 احدیت نسبت ترا سرسش و من گداهم دلیل و حریت خود را با او
 در چشم در زمان ساعت آن بیستمان را بر آید و عوار
 خطای



God's command to Moses to
 find a being the least
 distant of the creature of
 Moses finds a dead
 person who is lying in
 the ground to be
 a sign of the resurrection
 of the dead.

خطیب مشرف عقاب بسید که باین عمران اگر یک قدم انگشت را
 بیشتر پیشتر می کشیدی از درجه پیغمبری معزول می شدی. جلالت
 در سر موسی حق تعالی را از زبانی کان نیاید بگفت در دل موسی سخنان
 ریختند و بدین و گفتن سبب آیمخند خد خود گشت و چند آید خود
 چند پیش از آن سوی اید با طیب که حضرت موسی با خود در راه پیغمبری
 در عهد کلیم الهی و است نمی کشد که خود را برده سگ شغنی ترجیح میدهد
 ترا خود و تقصیرش کند و این مردمان نادان خود نشان با تکیه اهل
 عالم ترجیح میدهند حتی از حضرت موسی سینه خود را برتر و بهتر میدانند
 و قائلند دلیل میکنند که علمای امتی افضل من انبیاء نبی است پس تکیه
 عباد و بندگان خدا را از آن مردار سگ بدتر می شمارند و باین حدیث
 عداوت و عنایت با پیش گرفته و در شایع و ثورات سوادت و محنت
 و انصاف و اتحاد محروم شده اند و آنچه گشته و میکارند میدرند
 و قائلند از اینکه هر کسی مکافات کرده باشد و گشتند و چند
 سالی خود را در پیشش گفت با بر کای نزد چشم من بگردان گشته اند
 ولی اهل اروپا و فرنگستان معنی دوستی و محنت را نمیدانند
 هر چه بد بیدند آن شجره چیده و درین گفته دقیقه را سنجیده اند
 که گندم انکدم برود جزو قند و عسل وقتدای این همه فرنگستان محض
 از موی و نمودنی که با منی نفع خود را پیشتر صد و ایجاد و پیشتر این
 بر آنند که مخلوقات خدا از رحمت و دولت و تقوی از حضرت است

Yet the Ulama do not
 hesitate to prefer them-
 selves before all men.

Quoting the Hadis - "The
 Ulama of my church
 are better than the
 prophets of the Children
 of Israel."

Appreciation of the
 efforts made to advance
 science & humanity
 in Europe -

شوند و ثروت و کنت و استراحتی برسند و جان و مال ایشان
 از حوادث اتفاقیه محفوظ ماند و دولت و سلطنت نیز برین سگوه
 و شوکت زمین آید پس از چندی تخیل و تعقل از ثمره علوم و نتیجه افکار
 ایکار ایشان قوه بخار معین و معلوم گشت و از آن صد هزار قسم
 کارخانهجات برآه افتاد و این همه اتمعه واقعه بدین حدیده ظهور
 بوجود آمد و ثمرات حرفت و هنر و بدایع صنایع معلوم و موجود
 و جمیع ممالک ایشان از قید و جوانی و بی نظمی رهید و مالی
 و ساکنین آن از بند بکاری و بی چسبندی و تقصیری مستخلص شدند
 زراعت و تجارت شان رونق و رواج کثلی یافت ملت با ثروت
 و کنت و دولت باشوکت و دولت حاصل شد و شخص دولت
 با جمیع ارکان و اعیان خود مستغنی از جور و تعدی و بی اعتدالی
 گردید و رسم رشوه خوری و پیش کشش گیری و ظلم و ستم نزدیک
 و منسوخ شد و اقدام بقوام عدالت و انصاف و با به تمام نام پاک
 در برابر و تکمیل اشظام فسر بود در رعیت نیز از شرط استغناء
 لازم تربیت و معارف و حکمت و به اکمال مراتب انسانی و مرتبت
 اقدام نمودند و چون بمکمل اجزاء و اسباب کار رسید بیکر و لازم ملزوم یکدیگر
 بودند لهذا جمیع ایشان یکدل و یکتجه شدند و اتفاق و اشتغال و معیاری
 پیش نهاد خود کردند و با بنیواسطه ترقیات کلیه رسیدند و حدود
 جمیع و کامل و همسران اهل زمان خود شدند و از جمله احوال و احوال

In praise of the justice
 & philanthropy of the
 Europeans in their in-
 -corruptibility.

Railways.

ایشان یکی بنمونه فرات که مقصودشان از ایجاد و اختراع آن
 آسودگی و دفع آذیت حیوانات باکس و زرافه است مسافری بود
 و اکنون نواید و نتایج آن را تصور کنید و به پیشیند بر جای که
 به ممکن که کشید: پیشوا چ که انکس را از در عیت از آزاد و بیچاره
 و قسرها و بکار و فقیر میکند و در همه کدام را صلی قدره را تبه بسط
 میدارد و چه قدر باعث ترقی و تمول و سبب اتفاق و اتحاد رعایا
 میشود و جان و مال مسافران خود را از دست و زاری و زردان و صد
 برف و دربان بستان و عذت عوارث جوای بستان جسم
 حفظ مینماید. خلاصه حضرت صدر اعظم اکرم محض یافت و عطوفتی
 که نسبت بانجالت داشت خواست که آنها به عورت و دولت
 و اسباب اقبال و سعادت را با نیولایت بکشاند علما اعلام عناد
 و فساد را برافراشند و عوام را بنیر بشورش و او را شمشیر که
 و رابطه را آهین و قلاب را یاب فرنگها آب تاب از این میبرد
 و مردم قسمه نمی تاب میشوند و میان دین بخوابی میرسد. ولی در این
 مقصودشان این بود که سب و ابر و در ایام چشم و گوش عوام
 و از اذیت و تقلید ایشان اجتناب کنند و از فساد ایشان برسد
 و این جهت بیان مینماید و بر آن فراوان واقفانه دلایل نمودند و بسند
 صحیح حدیثها جعل کردند و نسبت نمت زندقه اکبری بحضرت
 ایشان دارند و محض حبه است و جوای نفس خود نگذاشته

Their manifold advantages.

The chief minister of Persia wished to introduce railways into Persia.

But his benevolent design was frustrated by the ignorant bigotry of the Ulama.

Their real object being to keep the people from knowledge, lest they should lose their power.

که این ملت پس از هزار سال رحمت دولت با ترحمت و سعادت رسیده
 یکی از عظمای ایران محض و لسانی رحمت بهم وطنان خود و بکلمه محض و لسانی
 ایشان رساله نوشته دل افوس که انتشار و اشتها زیاد در ایران
 که بفیاد الحق مران سانات شیرین بد انقه در عیان رخ و نا کار می بد
 بعضی و خطه بدون تحمل و فک در معانی و مقصود آن نورا حکم
 مصنف می کنند اگر چه احتمال دارد از مطالعه این رساله همان
 فتوی را در حق اینجانب هم به بسته ولی بکلمه الله که اولاً من از امامی
 این عاود و مقید بقید رد و قول احدی نیستم نه معتقد شیخ
 و نه در کس کشم الله فقه که بری از همه کشیم ولیکن اگر در ذممت
 صفات زوید مباح الله و اصرار کرده و با از عدم عدالت دولت
 و تربیت ملت ولی اعتدالی علما و امر از کرمی نموده و سبب
 با الله با احدی غرض شخصی منظور نبوده و کلیتاً با هیچ طبعه
 عدالت نموده بلکه عمده مقصود این است که از لاطله آن ملت
 بیجان و غیره در وجودشان بوجود آید و قبح بعضی صفات زوید
 و امورات ذمیه بظنشان قیض نماید بلکه زده از ذرات قبح
 اعمال و افعال را بمانند کوه شامخ را بختی تصور نموده تفرع حاصل
 کنند و احترام جویند و بعد از تحجاب نمایند و کدنگ اگر بعضی
 صفات حسنه از قبیل عدالت و عروت و محبت و راستی و غیره
 بر وفق حقیقت بیاورد بسته و تا کید در تعریف آن کرده و در

The author thanks God
 that he is not of this
 nation.

He has no personal end in
 view in his condemnations
 & censures.

از مواضع کارهای اهل ادب و فرهنگستان باشا به قول خود گفته اند
 منظور جنب هم وطنی و توصیف ایشان نبوده و نیست بلکه علت اصلی
 و قصد اصلی آن است که محرک جنبه نقض این ملت شده و ایشان را
 تحریک و ترغیب بصفتا حسنه نماید و هر چند که دارای مراتب آن
 باشند بیشتر طالب درسی تحصیل و تحصیل آن شوند و با اینها بعضی اشیا
 و شبهات به اصل در میان اینطایفه مرفوع و منقطع شده و مشایرین
 سابقه و اضراء و ادبیت و از ارازم و طنان خود نمایند و مراسم
 عداوت و عناد را ترک کنند و لوازم الفت و اشخاص را در حق بگذرانند
 و منظور دارند خلاصه اشخص عاقل مشرعی در کتاب خود نوشته
 است که ایملت زکات و فراست را استعداد اراک جمع علوم
 و سیر را دارند و قابل تربیت هستند افسوس که روشهای ایشان
 بجنبه جنب ریاست خودشان مانعند و نمیکند از آنکه اینطایفه چشم
 و کوشی باز کنند و نیک را از بد همسپار به بند پس از اثبات این
 مطلب واقعه بر این قاطعه چنان مثل بناید که چون همسایه است
 و علمای ملت هر کدام در وجود شخص مملکت یکنوع سم است و دارند
 لذا وزیر دول خارجه هم بتر که نجبان و قلعه پسکی ملک است
 علی ای حال از پشت دروازه مملکت علی الصباح کسی درق الباب
 میکنند و ازین دخول می طلبد وزیر دول خارجه میرسد کسی
 و مقصودت از آمدن چیست جواب میدهد که من عدالت و برقم

- Had only object is -
- ① To show the Persians their faults & make them strive to eradicate them -
 - ② To remove certain needless doubts by differences.

The Persians have great aptitude & capacity

But are prevented by their rulers from improving.

The famous dialogue between the Foreign Minister, & Justice who knocks at his door, asking to be admitted, but is refused.

آنکه ام که در این ملک بانی عدالت بشوم و بنیای تربیت را بکفایم و
فی نظمی و بی اعتدال را براندازم وزیر خراب میدهد که در مملکت عدالت
و تربیت بحد الله کمال عبتدال را دارد و محتاج عدالت نیستیم شخص
بدلیل و باین بوزیر ثابت می کند که من عدالت و تربیت و
دید است که این ملک سفر کرده و در فرنگستان مقرر کننده بودم
و هزار سال متجاوز است که این مملکت و اهل آنرا ندیده ام و قسم
باین خاک که شسته ام چون فهمیدم که شخص مسلم بدستباری
نفاق این ملک را در آن کرده محض صدماتی و آبادی اکنون باز آدم
که در تعمیر آن ندانید با کنم و در تربیت ملت بسیار تربیت هم
در روزهای گذشته وزیر در محکمی بنده و میگوید مملکت محتاج خبر
توفیق احمد بقده بنامی محکم و عمارت عالیله دارد و شخص خراب
میدهد که من از فرنگستان انواع بدایع صنایع و کارخانه جات
آورده ام که در این ملک ایجاد واحداث کنم و جمع مالی را از تربیت
و ذلت و فقری و کدانی و بیسایح برانیم و بهرگز و سعادت
و دولت برسایم همچنانکه اهل اروپا از صدقات تصرفات
ولی چیزی مشغول نمودم و بهرگز و سزاقت رسانیدم و
می شنید باید که کارخانه جات لازمند اریم همه قسم صنایع از فرنگستان
می آورند ما میخریم و در جاهای ما اگر متمول بشوند یا غنی و طاعتی خواهند شد
خلاصه سپس از تکامله و مباحثه زیاد که خراب وزیر با الله از خراب

عاجز میشود و ناچار با نهایت لامیت میگردید و با ثبات شما صدق
و صحیح است و از وجود شما مملکت آباد و ملت آزاد میگردد و شوکت
سلطنت و شخصیت ملت زیاد میشود و بسیکن من حکیم که با وجود شما
بی هیچ وجه نمی توانم زندگی کائنات و حکمرانی بکنم و باید بالمره دست از ریاست
خود بکنم و از خود تجاوز نکنم و بموجب مقرری و یوانی اکتفا
و قناعت بنمایم و چگونه میتوانم سالی دو دست هزار تومان داخل صد
هزار تومان مخارج کنم و از کجا بکنم است از احدی تعارف پیش
کشش گرفتن و عمر و زبیرا گرفتن و بسپتن کشش و بخشیدن و سیاه
کردن با این همه قهقندار و اعتبار باید تا بحال قانون بشوم در ای خود را
کلیتاً کنار بگذارم و بر عیایا و اتباع خود بنمایم یک فحش بی جنبه
بد بهم در این صورت تا زنده ام محال است بشماره ده خون بدام
و اگر من مانع بشوم هیچ یک از اولیای دولت نمی گذارند که جوانی
آئی در این مملکت جهانی همه شفق و متحد بشوند و در مجلس شورای
توزار و شش اعلی حضرت سلطان قسم میدهند و هزار قسم بر قسم
و فرمان یقینی تو صادر می کنند و قطع نظر از اتفاق و اتحاد ایشان
در عهد و عهد دم نمودن اسم و رسم تو از دفتر دوران علمای عام
بعض اطلاق اجماع می کنند و هزار حدیث مضمون بسند آئی معتبر
عنوان می نمایند جان که سهل است خوردن خون و گوشت تو را
بر مسلمانان واجب و لازم میدانند و هر کس از اسمی از تو برده حکم بکفر

و قشای می کنند و اینکه خواهند که آبی بتوانی در این محکمه
 و ایست بنامی سهل است از دوستان در میان تو بر که دانشمند
 و در این ملک به پند آبی اما نش نبند چنانچه جمیع اهل اروپا
 بواسطه رابطه و الفتی که با شخص تو دارند دشمن می شمارند و جان
 و مال ایشان را حلال میدانند و بکشتن و صد مه زدن طایفه بابی
 که انبیه ناکید آید و اصرار موی که دارند محض این است که بشما ارازمه
 دارند و الا با طایفه نصیری و علماست که با عقاید علیا شرک محضند
 چه کاری ندارند و با خوارج و یازده فرقه انبیه که حکم شرع
 کافر مطلق اند نزاع نمی کنند و با طایفه صادقیه و ما دو سینه که با
 با هم خصم صادق علیه السلام فتی و او را خصمی نوعی میدانند
 و فرقه مختاریم که تقاضای محرم حقیقه قایلند و صد هزار درجه از بابی ما
 بدترند جنگ و جدل نمی نمایند خلاصه مقصود از شخص نشاند
 اینست که این ملت در باره زبردستان خود مروت و رحمت دارند
 و در حق ایشان دلسوزی و ترحم نمی نمایند و در قید نبرد با است
 خود هستند در بند رعایت رعایت و اگر شکیال مراعات احوال است
 بودند اشدال و اضعفان ایشان بایند چه میرسد و در این نظام دولتی
 خارج این متبذول و تقصیر نمی شد و وقت دولت است اینست بوی
 عدم محال غارت و مروت تا مدت و نه اینکه جمیع وجه عادل
 و منصف نباشد عدالت و انصاف ایشان مثل عبادت و بندگی

End of the Ministers
 refusal to admit
 justice, in which he
 says that the per-
 secution of the Bahis
 is on account of their
 attachment to Justice.
 Else why do they do
 violent by persecute
 these, or in no way
 interfere with a dozen
 sects whose tenets are
 far more objectionable.

ظاهر بنیاد و محسوس است که بیشتر اسباب ضلالت و کراهی این
 شده و اگر با هم در مقام دوستی و اتحاد و پیوند داشته و در صلاح
 حال هم بر می آید و اسباب ترقی خود را فراهم می آورند و آنچه
 که باعث تنزل بود ترک و کم می کرد و بیفادت زمان اولیه خود
 می رسیدند و تا متحد و متفق نشوند و محمد باقی و محبت را پیش نهاد
 خود نکنند محال است که بتوانند برات تربیت و ترقی برسند و بگویند
 که این ملت از هر اسم الفت و محبت و اتحاد و یکی خیزد الفت
 و اتحاد و اگر کان دادند که تا در روی هم هستند و نشسته اند با هم هر با
 دارند و همین که یکی از ایشان اندک غفلتی کرد و خوابید او را پاره
 پاره می کنند و در وقت دردی با هم رفاقت و شراکت پیدا
 ولی هنگام قسمت مشغول جنگ و جدل میشوند و لیکن ادراک
 حقیقت و نوایب و خاصیت محبت را چنانچه ذکر شد فراموش
 نموده اند که چندین سال قبل مجمع اهل عالم موافق اعلانات روزنامه
 حیات اخبار و اطلاع دادند که از قدری که چندین معلوم نموده اند
 که هر سال دیگر با اتحاد و بعضی متحدان نهایت چهار صد سال صحیح
 معادنی زو قال سنکی که در این گره نیست با تمام میرسد و از وقت
 جمع با همی آید و کارخانه جاتی که درین عالم است و بعد زو قال
 سنک در کار و در گردش است معطل و معوق میماند اگر کسی
 تسبیح و اجزای نماید که قایم مقام زو قال سنک شود دولت است

"I do not deny," remarks the
 author, "that there people
 are without a certain
 friendship amongst one
 another, but it is the
 friendship of wolves."

The Europeans announced
 from observations by their
 engineers, that after 100 or
 1000 years more all the
 coal in the world will come
 to an end. This is true
 and the only - looking
 thought for posterity
 with no hope of recompense.

ما در اول و اول زمان نیز همین ایشان خواهد نمود و لذا بعد فی
باضاف مضاعف مستحق و ضایف فراوان است چنان اخص
ستوان گفت که دارای حقیقت و مودت و محبت میباشند که در احوال
نال کارگاتی باشد که هر روز سال یا چهار صده سال دیگر بدنیاسی آیند
داین همه بدایع صنایعی که بجهت ایشان در بیعه گذاشته اند از کوشش
و روش بازمیانه و صنایع فراوان و درایش آن بجهت ایشان
باقی باشد و باین جهت است که اکنون در گرفتن قوه برق و کشت رها
و غیره اختراعات ما و نهایی کرده و می کنند و قوی که خوبت است
ایران داشتیم در اسکندریه با یکی از رفقا که مدتی در ایران متوقف بود
علاقات نمودم مذکور داشت که در ایران نعمت فراوان است و این است
نا حدیثی و این چنین قسم مرئی کردید و بواسطه همین ما خبریانی که در
بنای استوار و اجتناب از با صیغ نبی نزع خود گذاشته و از سعادت
سرمدیه و ترقیات کلیه مردم شدند و در در زمان این همه اختلافات
و شبهات در میان ایشان پیدا آمد و باعث تفرقه و تهاک و پیر
رعیت گردید و دولت نیز فرصت یافت و دست تقدی کشود
و شخص عدالت و تربیت محل اقامت ندید و تاب مقاومت نیاورد
لا بد فتنه را بنمودیم چنانکه شخص انشخص حکیم در بیانات خود مثل
میزند و میگوید سپس از هر در سال آن چاره بجهت تربیت و تعمیر باز آمد
واحدی را پیش نهاد و خاصه با کمال اتفاق و اشکاد پیش نهاد خود

The first condition of concord in food lies in a nation is that each shall agree to respect his neighbour's religious opinions.

فکالی است که مقام ترنی و در بقیت و تربیت برسند انهم منوط در
 به شرط اوده اما که مثل بیخ علی و کستان مع وجه با این
 کسی رجوع داشته باشند و همه را مخلوق خدا بدینست و با هم بظهور
 زافت و عطفوت به هرمانی سلوک نمایند و اهل سونبر و بیان
 و کستان و قی مقام سونبره و تربیت رسیدند که در نهایت وقت
 برآید و موافقت امور متعدیه شدند مثل دروغ گفتن و خلف وعده
 کردن و دیگر دن و ازیت بغیر نمودن و آنچه تقدیمی از ارجح بغیر باشد
 و کارهای لازمه با و اگر در خستیا ر خانه عباد نمودند مثلا از جمله امور لازمه
 قبول مذمبی نمودن و با و امر و نواهی آن عمل کردن است و در آن
 فقره احد را مجبور کرد و آنکه توبه معتقد و نقله فلان مذمب فلان
 چنانچه در و کستان اشخاص سونبره شده از مذمب و مشرب
 احدی پرسش نمی کنند و حق نقیض ندارد و اگر سوال کند از
 اهل تربیت میشوند و لیکن محال است رسا و علما بگذاردند که اهل ایران
 متصف باین صفت شوند پس بهتر این است که رعایت بر طرف
 نمایند و بقوت انصاف اشخاص را از کیش خویش رنج کنند
 تا اشخاص و اتفاق بمیان آید و این همه قسبل و قال و عک و جدال
 مبدل بصلح شود تا در این ملت اسلام اگر چه زیاده از رعایت و
 لرقه مختلفه است نصیری و علات و خواجه و یازده طالبه اما متبع
 و غیر هم که هر یک از آنها شعب بچندین شعبه بشود اند چون قرنها آمده

And in Europe no man has the right to call in question or interfere with anyone's faith.

But in Persia the Ulama will never allow this.

The old sects in Persia, however heretical, are left alone, but the BABIS are persecuted because they are new.

Yet, though they are always trying to eradicate the sect, they know nothing certainly of their tenets.

Now since the Author, in the course of his travels in Persia, became well acquainted with the tenets & circumstances of the BABIS, he writes this book merely to give a true & fair account of them.

ایشان گذشته اکنون اگر هم از هم حسته از دارند ولی حکم و عیال
دارند اما طایفه بابیه چون جدید بودند نهایت تاکید و اصرار در
و اذیت و آزار این طایفه را دارند و بکمال جهد کوشش در کشتن ایشان
و کشتن ایشان می نمایند و تمام نیت خود را صرف تمام کردن
این طایفه نموده اند و سال آنکه در رسد آئین و عقاید ایشان هیچ
اطلاعی ندارند متمسک باقوال بعضی جهال معاندین شده بدو نظایر
تحقیق حکم بفرستند این چاره بلامی کنند و چون اینها نبی و
احوال است رعصیده این اشخاص و هدایت ساحت ایران کا خود
سطح شدم که احوال حبیبی نوعی جنبش است اما نسبت
به دلوزی محرک شد و باعث تحریر این رساله گردید که شاید
از ملاحظه آن رفیع بعضی اختلافات و شبهات شود و این
و که در آن از میان برینند و در طریقه لغت و اتفاق را پیش
و حالت مرآت و مردانگی و صفت غیرت و فتوت و جوانی
مردی در وجود ایشان بوجود آید و تصور مضمون حدیث صدق
مشون کا الفقر و ان یكون کفرا و الفقر سواد الوجه فی الدارین باخ
نموده اند سیه می در رفیع ذلت و زذالت خود و فکر کبری در برین
و ترقی ملت نمایند و پیش ازین در انظار دول و ملل خارج و
نباشند و در این پیشروی بوزعت کشی و تا دالی و صبر بانی
غضب الملل اهل عالم کردند و اشهد بالله با وجودیکه من از اهل این ملت

30
 "I bear witness by God," says the author, "that though I am not of the nation, whenever I solemnly consider the glorious part, & the ignoble part of Persia, I cannot help my eyes filling with tears."

At the time when the Babi had declared his mission, as the center of his mission were taking place, the author was journeying to Persia via Trebisonde & Tiflis. In Persia he found the persecution of the Babis raging.

نویسم ولی هر وقت که بدقت تصور غمت و سعادت ساقی دولت
 و عسرت هق این طایفه ما بسنایم بی اخبار چشم بر آب و حکرم
 کتاب میشود اوقاتی که بگامه ظهور جناب سید علی باب و روزه غیبی
 و انقلاب ایران را فیه اگر چه واضحاً ملاحظه نموده بود از راه اسرار
 و طرب افزون و ادب بر زندهم و معانی بی مبدایم و می شنیدیم که
 هم و حکم دولت و حکام شریع و معروف در نهایت حد و صلب
 حاکم و مردم جا بیکفرانی از اتباع باب می جسته بدون سوال
 و جواب می کشید و بی فکر در پیش گرفته و خفه می کردند و
 کلوز توب و تلک می نمودند چنانچه در نزد و شیه از مدتی این کار
 قتل و غارت در از دور تر و شیه زیار و اب قنده انیزیک
 و خونریزی باز بود و در مازندران و سیستان لشکر کشی و رعیت کشی
 چنان طعمان داشت که ساکنین شهر مدتی قلعه داره و ف کلوز
 توب و تلک آتش باز بودند و احدی را بجان امان نمیدادند و
 کهن را فرصتی و اجاره داد با شش را غنیمتی بدست آمده بود
 محض سعادت و خصومت هر پیچازه بی خبری را که نفر اشها نمود
 و می گفتند این بابی است بدون پرسیدن و رسیدن چنانش
 میکردند و چون مراد مقصود از مسافرت ایران کردند سیاحت
 نمودند و در ستن خرافا بود هر بلده و هر قصبه و قریه که میر رسیدم
 بین قنده و آشوب را معاینه میدیدم و در تنجب بودم که ای کج

این آیین جدید چه در داند و فهمیده اند و بطوری که در داند که کشتن
 رستن و نشسته کردن و بیس نبودن نمی ترسند و بر مسکرتا
 از جان و مال و عیال و اطفال میگذرند و از این عقیده و آیین دست
 نمی کشند و حال آنکه روی رسم رفته قریب ده هزار نفر ایشان
 کشته و سزاگ و خون آغشته و بولانیات فرجه آواره شده و اند چه
 خاندانهای قدیم که خراب شد و چه قدر اشخاص معروفین و بزرگان
 از ملا و محمد و صاحبان عرفان و حکیم که از رسم و زور و جان و
 کشته شدند و خاکشان باین دستر کرده اند آنها توبه و توبه و خود
 داری میکنند و نه اینها چه روزه از گرفتن و کشتن و بستن و انان
 و نمازین فرود که اری میسند خراطه از بعضی علما و دانشمندان
 آنی عشره به سوال کم و کیف مذہب و مشرب ایشان را نمودند
 جواب دادند که اینها بقره باب را قائم میدانند و عیال هم با
 فخری میگذارند عیالی را عیال الله مال با مال الله میدهند
 و زنا و طوط و شرب شراب و محرمات مذہب با اجماع و حلال
 شنبه رند و مسکونند یک زن را نه شوهر جایز و لازم است از دست
 این مخرافات کمان بر سفایت اینطایفه و این شتم تا اینکه
 حسنی از علما و فضلاء و عقلا که ازین طایفه بودند دیدیم و شنیدیم
 که آنها نیکوگرند و کشتند بر یک صاحب و غیره باری و رساله
 و معتبر بودند مثل جناب آقا خوند حاجین بشری و آقا سید...

The authors primary object
 was to study the geography
 of Persia - but at every
 place he arrived at he
 heard the same story of
 rapier & bloodshed &
 persecution - He then
 began to wonder what
 this new faith would be
 which made men so
 bold & fearless of death
 10,000 of them having
 been killed & crucified.

Therefore he asked for
 information concerning
 the Bab's from some
 of the Ulama, who
 answered that they
 were communists, &
 had their wives &
 property in common,
 & drank wine, and
 committed all other
 crimes, & that a
 woman was allowed
 nine husbands.

He therefore began to
 inquire that these
 sectaries must be
 fools, or madmen, till
 he came across some
 of their learned men.

And learned that they
numbered amongst them
many learned & pious
men like Mulla Hussayn
of Buzarjisy; Abd
Seyyid Yahya of Derab,
or Mulla Muhammad Ali
of Zenjan, etc.

And that a faith which
could inspire such
devotion, must have
some good in it.

Two classes are always
opposed to each other -
① The rulers & the great.
② The clergy.
(especially the latter).

As he was much interested
in studying the different
sects he met with, he was
anxious to discover the
essence of these also.

کوهانی و طایفه‌های دیگر هم از شما به این جور استخا ص حیرتم
افسند و دو که نباید چنین مردمان عاقل و فاضل بیارند از حرفات که
بی معنی که در آنست و انوار مردم بی خبر فشریب مقصد استند
فهمیدن مطلبی با بیطور و بجان دشادی کنان به بند و از ریاست
کفیه و اطلاق و اموال و نینویه و عیال و اطفال بمیل و رغبت چشم
پوشند زیرا که در هر زمانه دو طایفه با الفطره سرش معاند نفس
ظلمه زندگی امرا و عیان دولت روم علی و محمد بن علی است
حب ریاست و اقالی و شخصیات شخصی خردشان حتی الامکان
در اعلا درجه اعراض و انکار مستقر مستقل و عفا اکن و مقام
رود و ایراد و عدم قبول امر ثابت قدم و صاحب علم میزند علی
طایفه صفا که ابریم زوال استقلال و حکمرانی و اقال خردشان
همال است که مقبل و موقن با بر می شوند مگر آنکه نمی العصر وجود
هر که ام استعدا و استحقاق باطنی ملاحظه کنه تقوه قدرت
و جذابت خود منتعل و مخذولشان نماید خلاصه در جمع مل
و مذاهب سیر و پیش منبذرم و نوشتن و ضبط نمودن عقاید
و این حسناتی و کلی هر طریقی و شریعتی و حتی تمام و اشم طایفه
که از اعتقادات اینطایفه جدیده نسبتاً الهامی بهم رسانیدیم
و از احوالاتشان شمه در سفر ریاست ناما ایران ثبت نمایم ابتدا
پس از چند نفی شخص چند جلد از کتب از ایشان مثل کتاب

بیان و رساله اقیان و بعضی الواح و مرسلات صحیف و مناجات
 تحصیل نمودم و در آنها هر چه ملاحظه کردم بجز فصاحت و بلاغت خطبه
 و نصیحت و بغیر از امر با لفظ ساخت از ماسوی و عروج معارج و مدارج
 عرفان خدا و انکام الله و تجل مراتب انسانیّت و مذلت و تحصیل
 علوم و معرفت و تهذیب اخلاق و حکم بازو یاد مواسسات و مساوات
 در اموال و نهایت حفظ و حراست عصمت درین و خیال و محاسن
 اشفاق بانی نوح بش چیر و دیگر دیدیم و از کلمات ایشان کلمه را که بسیار
 در نظیر و پیغم و آن بیشتر موجب طلب من شد مخصوصش این بود
 که ای عباد بطرز من و منانی باید منتقل از ماسوی الله شوید و متعلق افلاک
 الله گردید که افعال شما شایسته خدا و محتسب حجت شود و غرق حیات
 ایشان کنند و از این مشایخه عرفان خداوند منم نظمتون و از نام
 و وسوسه شیطان محجوب نشوند و از زلال زندگانی سسردی
 و از شراب سلسیل ابدی مرزوق و مشرب گردند مختصر آنکه پس
 دریندی طلب و درک جزئی طلب با چله نظر از عفتگاری ایشان
 مانوس و مصاحب شدم در روزی در مقام صحبت و دلسوزی از شخص
 عارفی رسیدم که شما ازین دین جدید چه دیده اید و فهمیده اید و هیچ
 قسم از حق دست نمی کشید و آفتاب کمال قریب و در هر روز نفر از شما
 کشته و سخاک و خون آغشته اند و از وطن الفوف در اطراف عالم
 آواره کرده اند و بار سهم از تخمیر نمودن و گرفتن و قتل و غارت کردن

His first intention was
 merely to include an
 account of them along
 with an account of
 other sects.
 Obtaining the Bayan,
I Han, & other of their
 books, he found in
 their doctrines nothing
 but what was good.

Especially was he struck
 with a command for all
 the believers in Bab to
 endow themselves with
 divine attributes, and
 holiness, that their
 deeds might be a proof
 of their doctrines.

Finally he became
 acquainted with some
 of the sect.

چنان و مال این طایفه که تا بی و مضایقه نماند جز آنکه بسیار اطفال
 و جان و مال خود نمی کشید مگر جناب باب که بود و چه بود اگر صاحب
 کرامت و قدرت و عاقل عادت بود و لا محاله عیالیت خود
 بدانش را حفظ و حراست نماید که بدارش نمانند و آن خویش
 نمکنند و سرش را جانور یا شکرند از استماع این کلمات چنان
 آفند و بر مرد شد که عاقل عادت و مافوق طبیعت بود و
 بستم داری کسی را که حق کرد این محسن بستم طبق پس از
 ملاحظه این حالت جاریه بود که استقامت ندیدم نظر است
 گفتیم مردم از این خبری خیل حرفهای معنی نبرند و نسبتهای
 بی اصل میدهند و این دلیل بطمان مطلب نمیشود و ازین سؤال
 عیان من خال از انکار و اقبال و بری از رد و قبول است
 مقصود و احاطات ایشانرا دانستن و فهمیدن بود مثل اینکه
 شخص مریخ معترض بادین و آیین کیسه کاری نذر و میخواند
 از احاطات و رسم عادات و احوالات این قبیل اشخاص
 که صاحب دعوت و مالک ملک و ملت میشوند و اتفاقات و حوادث
 که بر آنها وارد آید و دست داده بواقع مطلع شود و بتصرف
 کند و مرا نیز مقصود همین بود و خواهش دارم که از چنان واقع
 و حقایق حالات ایشان که این قبیل مریخ و مستحضر نماید
 از برای حق صحبت ساها باز که بهتری از آن خوش حالها پس از آن

At length he asked one of
 them politely what it was
 that so attracted them, &
 why, if the Bab was really
 a forger, he had not
 been able to save himself
 from an ignominious death.

On hearing these words, his
 friends became very sad,
 & reproached him.

He then assured him that
 his object was merely to
 arrive at the truth of the
 matter - as a historian,
 not a party man.

تفحص از احوالات آن سید بزرگوار

باقی نمود و برخی از وقایع کشتن و شکن و سوختن و صدماتیکه بر ایشان
 وارد آمد و برد مگور داشت و آنچه با هم که خود بعین الیقین دیده بودم
 مزید مدلل بر آن کرده ام به افوق العادیه و در علم بحالت مظلومی و برده
 و تحمل و شکنجالی اینطریق و بی اعتدالی بر این سوخت زیرا که خدین
 عوایف ضاله که راه که اسما و رسما کرده جمیع علی سید مثال
 اغلب عوایف بنوط که حیوانات پرست و بت پرست و کوساله
 پرست و تانی پرست و اقل پرست و لا غیر بسیاری صرف در ولایت
 خارجه در ظل عدالت سلاطین عادل در کمال آزادی و امنیت
 خواطر اوقات گذرانند و احد بر امر رسد که از مذبح احدی
 استی برد و سوازی کند و با وجود آنکه اینطریق بفرقه اشرف کرده
 و از مصری و غلات و فارسی و ماضی و دهری و لا ذهاب صرف
 بدتر نشد بجز در مراتب انسانیت و مذیت و معقولیت تراش
 و اقران خود تقوی و استیبار کفی دارند و بواسطه عدم عدالت
 عامه و تنظیمات کلمه در ایران با شتمناه مورد الواقع هم در
 مظلوم بی سبب واقع شده اند و آنچه در حق اینطریق نسبت میهند
 و عنت کفر و جهل و فسق ایشان میدانند صدمه کی کذب سخن است
 صرفست لهذا محض حب نبی زعی و زرع ظلم و اتهام ازین طایفه
 در شریعت انسانیت و طریقت مذیت خود را مکلف و بدیم

His friends then gave him
 some account of the life,
 sufferings, & death of the Bab.

And, being deeply moved
by the sufferings of
these people whose beliefs
were in no way objection-
-able, he determined to
try & get justice done
for them by writing a
book on them only.

So he invited his friend
to come twice a week
to his abode, & impart
to him private information
of the history & doctrine
of the Bahá'ís.

This friend, being true to be
sincere to me even bit,
introduced him to another
Bahá'í of learning who had
himself been present in
most events.

بلا ترد مدت و قدرت دستم که احیالات و عقاید ایشان را
در سه ساله خلاصه نویسیم تا ملائمه کنندگان از عقاید این فسرده
بدیده اطلاع و آگاهی حاصل نموده از روی اشتباه و عنایت و با
تقدیر و غفلت در حق محسوق خدا و بهم و طمان و هم لایان
خودشان بیش از این اصرار در نظم نکنند زیرا که باطن امر و حسن
خاتمه بر احدی معسر نیست در پس پرده که دانند که که خوبست و که
خلاصه از آن شخص خواهمش نمودم که بنفقه دو روز در مسکنم فرما
نمزل اینجا آمده و در وقایع ظهور این امر و عقاید خودشان
کما بوالحق تقریر کنند و اینجا بنیت کنم که آنچه نوشته شود
بیان واقع باشد و چون آن شخص ضمیمه که اینجا بدون سخن
و مرض در تحقیق مطالب نهایت دقت و اراد دارم و بدون
تخصیل و تحیل یقین اکتفا بر روایات شنیده و وقایع دیده
ندارم لهذا از فریاد انصاف خود معرفی شخص کامل عارفی را نمودم
که از کتب و سابقین قوم و جمیع فصایل و کلمات و صفات
حمیده آراسته بود و گفت خواب ایشان در جمیع مواقع بود
و در کیفیات این مطلب بطور تحقیق آگاهی دارند و آنچه بگویند عین
یقین و صرف صدق است خلاصه پس از حدی بسیار
مراوده با آن شخص بزرگوار فراموش آید الحق شخص بود کامل و دانشمند
در جمیع مقامات عرفان و حسن اخلاق و آداب پند و مانند

و قبل از قبول این امر نسیه زیاد مقدس و مرناض بوده چنانکه
 میداشتند که با وجود کت و ثروت بکلی و شخص ظاهری از کاشان
 یک سفر اتفاق جناب حاج میر عبد اللاح در پیش که سی و پنج
 سال مرزی بوده پای ما و تا مشهد مقدس رضای شرف میشوند
 و با ضاعت شافه الفرائض آن نتیجه می بخشید پس از ورود بخراسان
 جناب ملا نعمت الله ابراهیمی و ملا یوسف علی خانی جناب ملا عبد الحامی
 یزدی که از جمله علمای فاضل کامل بودند ملاقات می کنند و قدری
 میشوند خلاصه مراتب صدق و صفای بیانات وانی کافیه و تحقیقات
 ایشان بیشتر محرف و مویده نوشتن این رساله کرده اگر چه این جناب
 خیال داشت که احوالات و عقاید ابطال یافته و این اطمینان بود
 و شواهد نبود و لیکن جناب ایشان مذکور داشته که اگر مقصود
 خیرخواهی مذکور خدا و رفع اشتباه و آگاهی ایشان است بطور
 اختصار و اجمال بدون تینه و برهان نوشتن رفع اشتباه یک
 و نکته بیشتر موجب مباحثه و مجادله ایشان میشود و بر شماری از
 شان می پسندید و چون در همان اوقات در منزل جناب
 بحسب اتفاق پیشق را با شخصی عالم مباحثه مفصلی میان آن
 و علیه غریب جناب عالم نمود و معاینه دیدم که جناب معزی الیه
 با وجودیکه با الهه معشوب و ما فرارزد و ایراد شده بود تا
 قبل از اقامه و القای بر مطلق خود را عینه و زمان طلب میکرد

This man was, & had
 always been very
 pious, & though he
 possessed much
 wealth, he had gone
 on foot from
 Kaskin to Meshed,
 in company with
 Haji Mir 'Abdu'l-
 Wasi, dervish.

Then he met Mulla
Nizam Ullah of
Ardebil, & Mulla
Yusuf 'Ali of Khair, &
Mulla 'Abdu'l-Khalid
 of Yezd - & was by
 them convinced -

Finally, urged by his Babi
 friends, he determined to
 his book to state not
 merely the bare facts,
 but the arguments &
 proofs of the doctrine.

که گفتند و واحد می نمود و با دلایل و براین معنی ده قاطعه
 اثبات نموده و لکنش نیز لابد بود نه از روی انصاف علی حال
 حق بجای ایشان است اگر بکلی قطع نطقه از نوشتن دلایل و براین
 لازم شود رفع اشتباه و اختلاف نمی کند و نماید نمی بخشد و ما خود
 این اگر در ذکر وقایع مملو این امر از بیان اوله صرف نظر نمایم لکن
 صورت محسوس و جواب و سوال ایشان را با جناب آقاوند نظیر
 وقوع یافت با ارادات و دلایلی که طبعه من سخته اثبات ادعای
 خود و آثار مسلم و مذکور و انخاص و خلاف لابد آید مفصلاً
 بنویسم و ناچار این مختصر مطول خواهد شد لهذا حسب خیرایش
 ایشان در ذکر احوالات ظهور این امر هر جا سبب و دلیل مناسب
 و بیانی مطابق حکم عقل مذکور میداشت از نوشتن آن انخاص نمودم
 و در ذکر آنستید بزرگوار بجهت چندی مراعات احترام بالذم
 دیدم و موافق اصطلاحات خودشان نوشتم زیرا که اولاً حسب
 فضل و داعیه و منسوب بخانواده بزرگ و سید قوم بوده
 و ثانی بواسطه تنه نبودن ملت و دوستی و تربیت ایشان در این
 درجه شهادت را نموده و سیم چنین کسر در اروپا بکفایت میزند
 و احترامش را لازم میدانند خلاصه اشخص عارف بیان نمود
 هنگامی که جناب حاجی سید کاظم تازه رحلت فرموده بود
 وارد عقیبات عالیات خدمت و از ملائمه ایشان شنیدم که مرحوم

Therefore, during his
 narrative in every
 appropriate place he
 brings proofs & arguments.

سعد علی اللہ تعالیٰ متعالیٰ ذوق و ذوق سال او افران نام ذکر و پس و شبر
 خود را شکر فرموده بودند مذکر ظهور حجت موعود و ذکر علامت ظهور
 و شرح آنها و ذکر اوصاف صاحب امر و مکرر بیان میفرمودند که با
 شاب باشد و تقلم بعدوم کسی نباشد و همچنین از نبی مآشوم با
 و گاهی هم میفرمودند از راه کاشمش الطالع با اینکه در سفر آخری که
 زبانتد کاظمین است من رای نمودند و از انکا مراجعت فرمودند
 کاظمین و بعد از شخصی از اصحاب و دوستان ایشان از ایشان
 نوده و قریب دوازده نفر از اصحاب و ملائکه هم خدمت
 در آن مانع حاضر بودند که شخص عربی وارد شده و دست او عرض نمود
 که خوابی که خواب شما دیده ام بعد از آن خواب را معروض داشت
 حالت ایشان قدری مضطرب شده بود و بود که بفر
 این خواب این است که رفتن من از این عالم نزدیک شده و باید دیدم
 حضرات اصحاب حاضر از این خبر زیاده تراسف و محزون
 و مضطرب شده بودند ایشان در حضرات نمودند و فرموده بود
 که مدت اقامت من در دنیا با شما رسیده و این سفر آخر من است
 چرا محزون میشود و از فوت من مضطرب میگردد مگر شما
 میخواهید که من روم و حق ظاهر کرد و چست نچه از خواب حاجی محمد
 و طلب اصحابی و خواب حاجی سلیمان خان قشقاغی را بیان نمود
 که در این مجلس حضور داشتند انداختند و شد که از حاجی مغزی

COMMENCEMENT OF THE NARRATIVE.

Mrs Haji Seyyid Kazine
 of Rehta, during the
 last few years of his
 life, spoke chiefly of
 the imminent appear-
 -ance of the expected
 Na'im.

And described the qualities
 he must possess - viz -

Youth.

Freedom from book-
 learning -

A Hashimi

The Arab tells Seyyid
 Kazine a dream he
 has had relating to
 him.

The Haji interprets it.

Haji Abdull. Mutallab of
Isfahan in Sulayman
Ishan. Apphia were there
 & heard it all -

شد که مرحوم سید نجوم مخصوصا و عدد ادراک خود را باوند که تو
 خواهی بود و ادراک خواهی بود و صد و این خطاب و تبارک بضمون
 مطهر از ایشان متواتر و مشفق علیه همه اصحاب ایشان است
 از حضرات معروف نسخه خندی کانی که تصدیق ظهور ربیع را هم
 می نمودند چنانچه حاضرین اینجاست بنور و قید حیاتند و آن
 اخبار از سید مرحوم اعتراف دارند جناب آقا خدایا حسین پسر
 که از فحول علمای و سمت محرمیت با جناب سید مرحوم داشت باصرا
 سوال از چگونه کی ظهور نمود جواب دادند پیش ازین گفتن مرا
 دستوریت اول شمس حقیقت از بر مشرقی اشراق نماید
 آفاق را منور میفرماید و مرآت قلوب مقبلین را قابل قبول نمیشد
 انوار معرفت نماید ماری جناب سید پس از مراجعت از شهر
 من رای چنانچه خبر داده بود رحلت نمود و من پس از سید
 بجهت اتمام ریاضتی که میکشیدم مسجد کوفه هشتم و معتمد
 شدم در اینجا جناب آقا خدایا حسین پسر ولی و ملا علی قزلباش
 و حاجی ملا محمد علی باقر و شی و آقا عبد الجلیل ترک و جناب
 عبد الهادی و میرزا محمد هادی و جناب آقا سید حسین
 و ملا حسن سخستانی و ملا شمس و ملا احمد ابدال
 بیس از علم و فضیلت دیگر دیدم که اعتکاف نموده و قسم
 مشغول ریاضات شافیه بودند که باوقش متصور نبود پس از خدی

Mulla Hussayn of Bush-
 rawayh, an informant of
 the Seyyid's, has told us
 some from him more
 particulars about the
 merits & signs of the
 approaching Re'im,
 but he says that he
 was not permitted to
 say more.

Death of Seyyid Re'im.

The narrator goes to
 the mosque at Hufa.
 There he sees Mulla
Hussayn of Bushrawayh;
Mulla Ali of Bistam;
Haji Mulla Muhammad
Ali of Balfarush; Agha
Abd al-Jelil, Turk;
Mulla Abd al-Hadi, &
Mulla Muhammad Hadi,
 & Agha Seyyid Hussayn
 of Yezd; & Mulla Hasan
 of Najistan; & Mulla
Bashir & Mulla Bafar,
Turk; & Mulla Ahmad
Abd al-Jelil, etc. etc.

من بچہ اشرف شرف شدم و حضرات ہم پس از تمام ریاضت
 طریق طلب و تخصص را پیش گرفته و سفر جستیار می کنند معاد هر که چیزی
 جستار نگه یافت او چون بحد اندر طلب بقیاسم او سابقه حق بود
 بنده بود طاقت جریده با بنده بود لهذا در مراحل مجاہدہ و طریقت
 خداونداری نیز ایشان را هدایت و یاری می نماید تا آنکه بشیر از
 بر سینه و اول جناب آقا خند ملا حسین شرویل اورا کشف حق
 حضرت اعلام نماید اول من آمن میشود ولیکن مرحوم حاجی میرزا
 حاجی که شخصی وارسته و مجمع کمالات معنوی و صفات سنیہ
 آراسته و صاحب صفای باطن و نفس مطمئنه و از معتبرین و
 اہل کاشان بود و جمیع وقایع ظهور را من البد و الی الختم و
 یقین خود دیده و در این مرحله از کثرت مجاہدہ و کوشش مدتی
 شہادت رسیده و بذاتی قبل از وقوع کفایت شہادت خود را
 مفصلاً بطریق اعلام نموده بود که آن در گذارش احوالات
 و اثبات این امر تصنیف فرموده و حالات ہر یک از اصحاب
 و احباب را بقدر اطلاع نوشته من جمله در ذکر چگونگی تصدیق
 نمودن جناب آقا خند ملا حسین شرویل نوشته است کہ خود
 بلا واسطہ از جناب میرزا عبد الوہاب خراسانی کہ از اجمل علمای
 شہیدم کہ میفرمودند از جناب آقا خند ملا حسین کفایت تصدیق
 شان را پرسیدم و فرمودند پس از اذعان حال مرحوم سید اعلیٰ آملی

Mulla Huseyn meets the
 Bab at Shiraz, & is the
 first to believe.

Mirza Jani of Kashiān
 who had seen all the
 events of this Zuhūr
 from the beginning till
 he was martyred, & has
 written an account of
 all the earlier converts,
 & announced his own
 approaching martyrdom
 gives a detailed account
 of Mulla Huseyn's con-
 version.

On the authority of Mirza
 Husayn 'I. Wahid, who had
 heard it directly from
 Mulla Huseyn -

42
According to this, Mirza
Muhsin came from
Heredia to Shiraz to
be cured of preparation of
the heart from which
he suffered.

There he inquired after
Mirza 'Abd al-Muhammad,
the Bab with whom he
had been on friendly
terms at Heredia formerly.

The Bab himself comes to
the door to greet him.

The Bab asks him if it is
not the case that four
Sheykh's are expecting
some one to take the
place of the departed
Sayyid: it is now five
years since he died;
has anyone yet appeared
to take his place?

The Bab then asks concerning
the attributes & merits of the
Sayyid's successor, & enquires
if Mirza Muhsin sees any
of them in his letter the
latter answers that he
sees none of them.

حالت انقلاب و اصطلاح در وجود من بروز داشت و بسکام
مجازه و تقصیر اگر بلاشیراز رفتم بعزم آنکه خفقان قلبی که داشتم
معالجه نمایم و چون در سفر یکی حضرت سید علی محمد نجف تشریف
فرمادند بوزن اظهار الثقات بمن میفرمودند بعد از ورود بشیراز
تقصیر منزل ایشان را نمودم بدرد دولت برای ایشان رفتم
نیز مایل بودم که در اینجا چند روزی را منزل کنم و البتة نمودم
از قصص خود ایشان عجب و در تشریف آوردند در راه کشودند بعد
از دیدن و شناختن من متعجب نموده وقت بود من از صبح
تا سجال میل کردم بر رفتن کاروان سرا اکنون معلوم شد که سخندان
شما بوده است فلا صد مالا اتفاق قسم در اطاق نشستم
پس از تعارفات رسمی فرمودند که با عقیده شما سخنی با این
که پس از رحلت سید مرحوم لازم است دیگری قائم مقام او باشد
حال خ ماه است سید مرحوم شده بعد از مرحوم سید صاحب
کسب عرض کردم بنویز کسیرا نشا ختم ام فرمودند چگونه کسی با
صاحب امر باشد من قدری از صفات را بیان کردم علی
و عملاً فرمودند این صفات را در من می بینی چون بیخ و جذام
علم بزبان دردت دو ماه که در کربلا تشریف فرما بودند نمیدید
بودم و تحصیل علوم در مدارس و تعلیم و تلمذ خدمت اساتید
میدانستم نموده اند کفتم که در شما این صفات را بیخ نمی بینم

چندی فرمودند پس از ساختن در طاقچه چند جلد کتات بنظر رسید
 برداشتم دیدم تفسیری است بر سوره مبارکه بقره چون قدری خواندم
 دیدم تفسیری نظری است بحدیث نمودم و رسیدم این تفسیر را که نوشته
 فرموده جوانی ناز و کار نوشته و اظهار علم و بزرگی زیاد و سبب ما بگویم
 کجاست و کجاست فرمودند می بینی و باز من گفتت من می بینم
 صفی دیگر را ملاحظه نمودم نوشته بود تفسیر باطن باطن بنظم
 تفسیر باطن آمد و عرض کردم اینجا باید تفسیر باطن باشد و باطن
 باطن نوشته اند فرمودند من چکوییم صاحب تفسیر زیاده بر اینها
 اظهار حالات و عظمت و دانش می نماید وقت ملاحظه کنید
 من مجدداً عاود در مورد نمودم دیدم تفسیر باطن باطن است
 که نوشته اند کفیم صحیح است ولیکن من خسته ام شما سخنانی
 من متبع بشوم ایشان قدری خوانند علی رسم سایر ناموس
 کردم کفایت میکند دیگر جهت مکشید وقت عصر چای فرستاد
 و چند نفر از علمای شیخیه و تجار را نیز اطوع داده بودند بیدین
 این جانب آمدند و در مقام صحبت بقوت جناب ایشان مرا
 مجبور بکفین درس نمودند و بناگذاشتند که فردا در مسجد اعظمی
 جمع شده و مشغول شنیدن درس بشوند فرا صبح حسب احوال
 حضرات در مسجد جمع شدند و اینجانب نیز رفیقم وقتی که خواستم
 مشغول تدریس بشوم دیدم با وجود طلاقت لسان و فصاحت

Mulla Husayn finds the
 commentary on the Suratul-
Baqara, & marvels at its
 eloquence, & asks who is
 the author. It is mysteri-
 ously answered, "You will see."

Mulla Husayn makes a
 criticism on it, which
 turns out to be wrong.

Some of the Sheykhs &
 merchants come in to
 tea, & to see Mulla
 Husayn - who promises
 to give them a sermon
 next day in the Masjid-
Eikhan.

However at the appointed time, Mullā Husayn finds himself unable to speak, as he feels there is in him the same hidden influence.

گفتی زبانم را بسته اند که هیچ وجه قادر بر تکلم نیستم تعجب نمودم
که بر وزا چگونه خلاف عادت و طبیعت بی خفته نیست و محترم بودم
که این جناب نهانی کیفیت و آن مقصد نهانی از بیرون دل و مقصد
لسان من مقصودش چیست که مرا در این مجلس از من بین
نموده و از خودی بخود کرده و لهذا محض عدم قدرت و شدت حالت
چسبیدن شدم و قوه بیان مطلق در خود ندیدم لکن آنحضرت
و اعتدال که مشیدم مجلس منقضی شد و متحیرانه بمنزل آمدیم
و متفکر بودم تا روز دیگر باز جمیع هنگام تدریس خود را بیشتر از روز
لا یعلم و ایکم دیدم با چار عذر حضرت را خواستم و بر خواستم و گفتم
روز دیگر بهین منوال گذشت در نهایت حالت افسردگی و حیرت
از مسجد بیرون آمدم جناب ایشان فرمودند رفقای دیگر نیز
خودشان بروند و شما خود تنها بمانید چون بخانه رسیدیم
فرمودند که صاحب امر را بگدایم بر آن و در چه مرتبه میتوانی بیای
و با وجودیکه سرگشته و کم گشته و ادبی طلبی گدایم و سبب ابرو و صول
محبوب و مقصود خود مقدم میدان و اعتقاد و اعتماد و کمال
بدالات و ارشاد آن داری عرض کردم شئونات علمی و
علمی که میدا و منشأ و مرکز جمیع علوم بسیار و اولیای سلف
و خلف بودند فرمودند این صفات را در من می بینی و چه میشود

The same thing occurs again.

The Bab again summons him & questions him concerning the signs.

The Point of Knowledge.

من صاحب این صفات باشم عرض کردم صحیح است هر چند جناب
 شما صاحب تقدس و تقوی و دانای زهد و ورع هستید و لیکن
 این مقام عالی املا را علم لدنی و معلمات لایبنا بیه الهی و دلیل
 و دخیل است بر وفق تعجب ساکت شدند و من با خود گفتم این حج این
 زاهد و عابد چه تصور کرده است که اصرار در اظهار این مطلب دارد
 علی ای حال باید مسئله از جناب ایشان پرسید و سوال نمود که چرا
 استماع نموده باشند و توانستند جواب بدهند تا از خیالات بی
 خود منصرف بشوند پس آنکه در زمان سید مرحوم همواره مکتوب
 خاطر م بود و عمل از ایسی مشکل رسیدیم و تا زمان انتقال مرحوم در
 بطور کفایت فرصت سوال و رفع اشکال نشد و بود از جناب
 ایشان پرسیدم فوراً جواب شافی کافی بدون تأمل فرستادند
 فرق العاده نخواستیم سائل مشکله دیگر سوال کردم باز هم
 در نهایت احاطه و استیلا خان جواب قاطعی بیان فرستادند
 که مات و بهوت گشتم و با خود اندیش کردم که این جان شخص نیست
 که چند روز قبل عبارات تفسیر سوره بقره را در دست بنموده و
 چه شده که منبع و مبداء منبع علوم ربانیه شده و خیالات برین
 علیه کرد و در اشکین و عید متورک در نهایت اشتغال و جلال نشسته
 و دست چپ را بر روی زانوی چپ گذاشته و دست راست را

The Badr again asks him
 if he sees these signs
 in him, he is answered
 in the negative.

Mullā Huseyn marvels at
 his persistent return to
 this point:

And determines, as a last
 resort, to ask him some question
 which he cannot answer.

He accordingly asks the
Badr a question which
 he had long had in his
 mind, & at once received
 a full & clear answer.

He tries him with other
 questions, with the same
 result.

نیز بالای آن بنا ده گشته و فرمودند تلاوت آیت بدیور در آن
 عین هر گونه خیالی که بخوانم خطه بس که در فورالجان آیت جواب
 نازل شد تا آنکه بمشاد آید و با قریب هشتاد آیه از آن صبط وحی حضرت
 زنت العالمین صبا در دفا هر کرده و در عین نزول آیت از شدت
 خفیت و خوفی که داشتم منظمه سکوت ایشان بودم پس ساکت
 شدم و من شدت و بهشت همانند مقصری که از سلطان مقدر
 قهار بطاقتش بگریزد و بنرمم گریختن برخوایم فرمودند بشنیدن کجا
 میروی هر کس تو را با بحالت به بند گوید و یوانه شده حسب الامر
 لابد انشم ایشان بحرم تشریف برده و در آن عین خیالات
 و در از با من انبارد و سمر از شدت و حجت بعضی شهنومات بلکه
 و احتمال صدقات و نبویه آنچه مرا با جناب و احترام باز در
 و هر چند تخلف و تعقل نمودم در محضر حضرت رب الارباب نمی توانم
 هیچ عذر و ایرادی مقدر شوم و جواب به هم و مغزنی حسنه
 طریق اقرار و گریز گاهی غیر از مقام تسول ندارم و زیاد از حد شوق
 و مضطرب بودم پس از ساعتی بر خلاف روزهای دیگر جای
 خودشان آوردند و نزدیک با بنجان نشسته و همی اظهار علا
 فیه بودند و حال مرخصت نمودند ولیکن من حالت مجانی داشتم
 باز هم از کثرت حیرت مرخصی خواستم فرمودند حالت من غیر است
 و تو لغت نیستی و هر کس تو را با این احوال به بند عمل بر چون تو می
 کند

The Bab then begins to
 recite verses, in which
 Mulla Husayn's inward
 thoughts to doubts were
 answered, until between
 70 & 80 were recited.

A great fear falls on
 Mulla Husayn.

And wishes to rise & flee,
 but the Bab bids him
 remain.

Mulla Husayn's inward
 struggle.

بسیار از ایشان می ذکر نموده اند و کذا که در مجلس ذکر تفسیری
 دیدم که بر حدیث جاریه نوشته اند و مرحوم سید در زمان حیات نیز
 آن حدیثی که ظاهر خواهد شد شرحی متفنن بر حدیث جاریه میسریدار
 فرموده ایشان را ظاهر دیدم و نسبت به روزی تنظیرا شرفیاب شد
 جناب سید مرحوم شدم در کتاب خانه تشریف داشتند در این
 صحبت سوال نمودم که چه اسوره یوسف را در قرآن احسن
 القصص نامیده اند فرمودند در این زمان موقع بیان جمله آن است
 عاین فقره کنون خواهم تا آنکه یک روز بدون اظهار و ابراز
 این جانب فرمودند خواطر است که وقتی از جناب مرحوم سید سوال
 نمودی که بچه چه سوره یوسف را احسن القصص نامیده اند جواب
 فرمود که الحال وقت بیان این مطلب نیست ولیکن اکنون می
 بیان آن است تفسیری در کمال فصاحت و بلاغت اظهار
 فرمودند فلاحه مرحوم حاجی میرزا جانی در تاریخ تصدیق نمودن
 جناب آقا محمد حسین فیضی و شرح موطی توسط آیت
 و این جانب از چگونگی مصدق شدن جناب ایشان آنچه شنیده
 و نظور یقین و تحقیق نموده ام اگر بخواهم شسته ذکر کنم این اقامت
 قوه ادراک مراتب آن عاقلند که گویم عقلمبار کند در کتب
 پس علیها بشکند ولیکن جناب حاجی ملا محمد علی نایب خردش که از جمله
 فضلا و تقدس و تقوی مشهور بود از حدیث صفای باطن به محض

Mulla Husain also another
 commentary on the
 "Hadis-i. Sarayye"

Bab refers to a question
 Mulla Husain had once
 asked of the late Seyyed
 (Haji Seyyed Nazim) as
 to why the Sura - 1 -
 Yusuf was called in the
 Harim "The Best of
 Stories", to which he had
 not then received an
 answer.
 The Bab then proceeds to
 explain & comment on it in
 the most eloquent manner.

The conversion of Haji
Mulla Muhammad
Ali of Balfunish was
 much more rapid.

Many others of the Ulema
 who had come without any
 very definite idea to
 Shariat are converted.

Then he scattered in various
 directions to preach the
 good news, without at
 first at all realizing the
 violent opposition they
 were to encounter.

دیدن و خدمت رسیدن بدون خجسته و برهان چنین بخت
 خواستن که طلب الدلیل بعد الوصول الی المدلول قسح از جان بود
 و ایمان آورد و چون بخت را بنفس خود بخت بدون دلیل شناخت
 لقب جناب قدس و هم سفر حضرت ایشان تا آنکه منظم شد و صاحب
 مقامات عالیہ انبیه بر ذات و تجلیات بکلیه کردید خلاصه سبب
 علی و مجاہدین که بجا این مرحله طلب بودند و بخت آیت معشوق
 حقینی بی حسد و خود شیر از آمدن بودند هر یک بنوعی ادراک بعضی
 حضور و حقیقت ظهور را نمودند و هر کدام بعد رطافت و اندازة نظر
 از غمازه معرفت با دره ایمان و عرفان ریش و جمع عبادت و عبادتی
 و سستیهای موجودات فراموشش کردند و پرده احتیاجات انبیه
 و شئونات ظاہره بکلیه را در پند و پیر این ناموس و تنگ
 خاک و صفی دل را از تنگ و غیا یا نه پیشه مذمت و سرزنش
 اختیار پاک و منزله نمودند و از مرایای افسد و غیره عکس جمع نمودند
 و توهم مذمت و آزار موضوعین را از یاد بردند و بکلی منقص
 المرام در نهایت تحیل و وجود تحصیل مقصود مرخصی حاصل
 نمودند و هر کدام بطریقه فی رشد و تشریح ظهور و مستغ آیات
 شدند ولی از خدمت جرات حجت و شوق و زدونی که در دست
 جمع و غیره و آنچه از صداوت معاندین و عتسانان با عرفان و انکار
 منصفین مسکرونند تا آنکه ظهور این امر ایمانی که شش از غلب

خاص و عام گردید بعضی مسکوک و قلبی متقبل گشتند و در آن اوقات
 جناب آقا خنده ملا حسین عازم اصفهان شد و جناب علامه محمد صادق
 خراسانی که در اصفهان مدرس بود ایشان را ملاقات نمود
 و از مراتب مطالب متوجه گشته پس از ملاحظه صحیح و آیات ایمان
 آورده بود ولی تعظیفی که از جناب مقدس خراسانی ملاحظه
 شنیدم این است که میفرمودند پس از ملاحظه آن همه آیات
 و جنات با بهره بسیج وجه سخالی ایراد و انکار ندیدم زیرا که خداوند
 رحمن در بیان صریح فرمودند که اگر کسی صبیح حق و انس جمیع شود
 از ایشان آنچه مثل قرآن عجبند و این هزار و دویست و نسیست
 سال که میگذرد صاحبان بلاغت و فصاحت از آن بحال
 جرئت و جبارت تصور این خیالی را نکرده و این آیات نیز
 شتی با قرآن ندارد برات افضح واضح است و در مقام
 انصاف نمیتوان ایراد نمود و منکر شد ولی شخیر ماندم و تعجب
 نمودم که از این جوان عامی امی چگونه این آیات محکم متقنه
 مانند غیب اطل نازل شده است و خدا یا ما و جود این
 جمیع صحیح و افرو چگونه انکار و تکذیب کنیم و چه قسم بیایست و کفایت
 این تاجر در کس نخوانده تحصیل کرده اقرار نمایم ما نیز اسطرلابی
 مشغول ریاضات شایسته شدیم و پیوسته قائم القلب بودیم و شایسته
 و طلب ادب و معرفت حق را میسر نمودم تا آنکه یک شب ال

In this way the news was soon spread all over Persia -
 Mulla Hussayn went first to Isfahan & converted Mulla Muhammad Sadiq Khurdsani -

The letter's account of his reasons for believing - chiefly by reason of the incomparable eloquence of the Bab's writings -

Still he was unwilling to regard an unlettered merchant's son as the promised Ha'man.

And therefore occupied himself with prayer & fasting, & awaiting guidance from God.

صبح با کمال خضوع و خضوع بناجات و کرب و زاری و تضرع مشغول
بودم قبل از صبح قدری بخوابم و لذت شدم و بخوابم و غم
گفتم که این همه توجه و تدبیر نمودن و متوقف در عالم صورت بودن که
رستخیز و اعتبارات استیه محبوب و محروم گشتن یعنی دیگر
خداست و قادر بار آوده خودند و بفضل مالش و حکم ما برید بود و این
کلامه سرین بد پرورش شدم چون پرورش آدم گفتم غلط
و خرق حجابات باطنیه من کردید و در وجود عالم انقطاع و اینانی
مشود و موجود دیدم که شنیدنی و گفتنی نیست ^{من عاجزم}
ز گفتن و خستنی در شنیدنش حالتی که غیب می آید پدید خردی
انحراف ثواب شنیده اگر چه نظیر حکایت جناب ایشان در عالم
عجاظه و مکاشفه مرا واضح تر و بیشتر بدیده یعنی دیده
ولیکن از ذکر این تمثیل مقولات و انتشار آن اعتذار دارم
زیرا که آن حواجر موجودات بیع و بیعتنا و التفاتی با طایفه
این کلمه واقعات نداشت و هر چه از آن مظهر قدرت کلامه
نظهور میرسد راضی بر آن بود وجود خود را محبت و این
دلیل دعوت میدانت که وجوده اثباته و وسیله آیات علامه
جناب آقا خدایا حسین شریفی که لقب باب الباب بود
به ولایتی که میرسد صاحبان بصیرت و فراست را همین
و موقن میکنند تا وقتی که بخاکسان وارد شد و در آن ولایت

This final conversion, to
the consequent peace
of mind which he
experienced.